

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# تاریخ فلسفہ معاصر غرب

بہمن پازوکی



پازوکی، بهمن، ۱۳۳۳-	: سرشناسه
تاریخ فلسفه‌ی معاصر غرب / تالیف بهمن پازوکی.	: عنوان و نام پدیدآور
تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۸.	: مشخصات نشر
۵۹۲ ص: ۰: ۱۴.۵×۲۱.۵ س.م.	: مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۱-۰۴-۳	: شابک
فیفا	: وضعیت فهرست نویسی
کتابنامه.	: یادداشت
فلسفه جدید -- تاریخ	: موضوع
Philosophy, Modern -- History	: موضوع
فلسفه اروپایی -- تاریخ	: موضوع
Philosophy, European -- History	: موضوع
فیلسوفان جدید	: موضوع
Philosophers, Modern	: موضوع
موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران	: شناسه افزوده
Muassasah-i Pizhūhishī-i Hikmat va Falsafah-i Irān	: شناسه افزوده
۱۳۹۸ ت ۲ پ / ۷۹۱ ب	: رده بندی کنگره
۱۹۰	: رده بندی دیویی
۵۶۱۸۵۸۶	: شماره کتابشناسی ملی



## تاریخ فلسفه معاصر غرب

مؤلف: بهمن پازوکی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه بوستان کتاب

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰،۰۰۰ تومان

مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

نشانی: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، خیابان شهید آراکلیان، پلاک ۴

تلفن: ۶۶۴۰۵۴۴۵

نمابر: ۶۶۹۵۲۳۴۲

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۱-۰۴-۳

ISBN: 978-622-6331-04-3

حق چاپ و نشر محفوظ است

## فهرست

مقدمه | ۱

### پدیدارشناسی

ادموند هوسرل | ۹

ماکس شلر | ۴۳

موریس مرلو-پونتی | ۷۳

### فلسفهٔ اگزیستنز

سورن کیرکگور | ۱۰۷

مارتین هیدگر | ۱۳۱

کارل یاسپرس | ۱۷۹

### هرمنویتیکی فلسفی

ویلهم دیلتای | ۲۱۱

هانس گئورک گادامر | ۲۴۵

پُل ریکور | ۲۸۳

شش | تاریخ فلسفه معاصر غرب

### فلسفه تحلیلی

گتلب فرگه | ۳۱۵

برتراند راسل | ۳۳۷

لودویگ ویتگنشتاین | ۳۵۷

### پوزیتیویسم منطقی

پاول کارنپ | ۳۹۷

کارل همپل | ۴۳۳

ویلارد کواین | ۴۶۱

### نظریه علم

کارل پوپر | ۴۹۷

تامس کوون | ۵۲۹

پاول فیرابند | ۵۵۳

منابع | ۵۸۱

نمایه | ۵۸۷

## مقدمه

منظور از «فلسفه معاصر» در عنوان این کتاب فلسفه قرن بیستم است. با یک استثناء و آن هم کیرکگور است که به قرن نوزدهم تعلق دارد؛ اما شرح اندیشه‌اش به لحاظ تأثیر بسزایی که در فلسفه معاصر به طور کل و در اندیشه هیدگر و یاسپرس به طور خاص داشته است، در اینجا آمده است.

فلسفه، بعد از مرگ هگل در سال ۱۸۳۱ و با قوت یافتن علوم تجربی، در بحرانی عمیق فرورفت و دیگر قادر به استقامت در برابر فشاری نبود که این علوم بر آن وارد می‌کردند. علوم تجربی به آهستگی سرمشق علوم نظری شدند و از این حیث جایگاه فلسفه را متزلزل ساختند. موفقیت علوم طبیعی در شکل‌دهی عملی به «واقعیت» و تسلط بر آن چنان چشم‌گیر بود که آنها به‌زودی ملاک و مناط هرگونه دستیابی به «واقعیت» شدند. به جای کوشش در تألیف و ترکیب همه اشکال دانش و فرهنگ از قبیل دین، هنر، علم و سیاست، در نظامی فلسفی، آن‌گونه که ایدئالیسم آلمانی در سر می‌پروراند، اکنون حوزه‌های منفرد «واقعیت» در پی استقلال هرچه بیشتر خود و جداشدن از یکدیگر بودند. این‌گونه به نظر می‌رسید که علوم طبیعی از پیوندی که همواره با فلسفه داشتند برای همیشه گسسته و به استقلال دست یافته و با توجه به نقش

تعیین‌کننده‌شان در تبیین «واقعیت» فلسفه را به حاشیه رانده باشند. بنا بر قول شایع در آن زمان از فلسفه دیگر هیچ کاری در جهت حل مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و رتق و فتق امور زندگی برنمی‌آید. در حالی که متخصصان علوم منفرد در حوزه‌های مختلف علمی از قبیل زیست‌شناسی، طب، فیزیک، شیمی و اقتصاد به پژوهش می‌پردازند و به برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های مختلف علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مشغول‌اند، از حضور اهل فلسفه در این زمینه‌ها خبری نیست. در مقایسه با عالمان و متخصصان مجرب علوم منفرد تجربی، فلاسفه دانش، تخصص و روش خاص و مطمئنی برای عرضه ندارند. انسان نیز بیشتر و سفت و سخت‌تر به آن اموری می‌چسبد که به نظرش مطمئن‌ترین و قابل‌اعتمادترین امورند. چنین صفاتی را نیز، باز بنا بر باور شایع در آن زمان، فقط علم تخصصی و تجربی داراست.

اما از دهه‌های میانی قرن نوزدهم گرایش به فلسفه در اشکال مختلف و با مقاصد متفاوت از نو شکل گرفت. البته هیچ‌یک از این جریان‌ها در پی بازسازی فلسفه در شکل فرادادی (سنتی) آن نبود. جریان نوکانتی (Neukantianismus) با شعار «بازگشت به کانت» و تأکید بر موضوع شناخت‌شناسی در پی گره‌زدن مجدد فلسفه به علوم تجربی بود. پدیدارشناسی (Phänomenologie) با شعار خود مبنی بر رفتن «به سوی خود اشیا»، در تقابل با فلسفه انتقادی نوکانتی‌ها، مجدداً بر سویه وجودشناختی فلسفه تأکید می‌کرد. وظیفه پدیدارشناسی دستیابی به شناخت ذات چیزها بود که با وسایل و روش علوم طبیعی ممکن نیست بدان دست یافت. با کیرکگور آنچه «فلسفه آگریستنز» (Existenzphilosophie)، یا بنابر قرائتی دیگر «آگریستنسالیسم» (Existenzialismus)، خوانده می‌شود رونق می‌گیرد تا در مقابل هگل بایستد که هستی انضمامی انسان متناهی‌اندیش را نادیده می‌گیرد و آن را به حاشیه تمامیت هیئت تألیفی (سیستم) روح می‌راند. هر منویتیک، که در گذشته شاخه‌ای از روش‌شناسی در فلسفه و الهیات بود،



اکنون با تأکید بر فهم عالم زیسته (Lebenswelt) هرگونه فلسفه‌ای را که به ابزار روشمند علوم طبیعی تاسی می‌کند و مدعی درک تمامیت «واقعیت» از این راه است، رد می‌کند.

وجوه اشتراک سه حوزه فلسفه تحلیلی (Analytische Philosophie)، پوزیتیویسم (Positivismus) یا آمپریسم منطقی (Logischer Empirismus) و نظریه‌های علم (Wissenschaftstheorie) تکیه بر نتایج و دستاوردهای علوم تجربی، نفی فلسفه به معنی متافیزیک و کوشش در جهت تفوق بر آن است؛ البته هرکدام به طریق خاص خودشان. فلسفه تحلیلی گمان می‌برد با تحلیل زبان روزمره و علمی بتواند از پس این کار برآید. پوزیتیویسم یا آمپریسم منطقی بر آن بود تا، با کمک منطق و اصلاح زبان مابعدالطبیعه، به بازسازی عقلانی نظریه‌های علوم تجربی دست بزنند. نظریه‌های علم نیز با پرداختن به پیش‌فرض‌ها، روش‌ها و غایات شناخت علمی – و نه شناخت به طور کل – در نشان دادن حدود این‌گونه شناخت و به تبع آن رد هرگونه ادعایی که خارج از شمول این حدود باشد، سعی دارد.

تاریخ فلسفه معاصر تاریخ جریان‌های فلسفی متعدد است. کثرت جریان‌ها و موضوعات فلسفی یکی از اوصاف بارز فلسفه در دوران معاصر است. در گذشته، سالیان دراز طول می‌کشید تا جریان‌ها و مکاتب فلسفی شکل گیرند. این شکل‌گیری، چنانچه پذیرش آراء افلاطون و ارسطو را در نظر گیریم، بعضاً حتی به بیش از هزار سال نیز رسیده است. اندیشه افلاطون به واسطه نوافلاطونیان ادامه پیدا کرد و در قرن یازده میلادی با کشف آثار اصلی افلاطون مجدداً احیا شد و در قرن‌های چهارده و پانزده میلادی با قول به اصالت اسم (Nominalismus) از نو زاده شد. به همین ترتیب، مسلمانان و مسیحیان در قرن سیزده میلادی با کشف آثار اصلی ارسطو و تفاسیر خود بر آنها باعث تجدید حیات و شکوفایی آن شدند. اما وضعیت در مورد فلسفه‌های قرن بیستم به گونه‌ای دیگر است؛

به طوری که جریان‌های فلسفی زود به زود و به فاصله ۱۰ تا ۲۰ سال جای خود را به دیگر جریان‌ها می‌دهند. علی‌رغم کثرت جریان‌های بعضاً متعارض، یک موضوع در همه آنها مشترک است و آن موضوع زبان است.

در این دوره و زمانه عده‌ای وظیفه فلسفه را نشان دادن راه‌وچاه و جهت‌یابی فکری در زندگی می‌دانند. البته فلسفه از ابتدا همواره نسبت به مسائل زمان خود موضع‌گیری کرده‌است؛ حتی اگر عملاً و فعالانه در زندگی دخالت نکرده باشد. نقطه اوج چنین موضع‌گیری‌ها تحلیل‌های ایدئالیسم آلمانی از شرایط و اوضاع زمانه است. فیشته در خصوصیات اساسی زمان معاصر نگاهی انتقادی به زمانه خود می‌اندازد و هگل سعی می‌کند تا موقف (Epoche) تاریخی خودش را بر مبنای تحول تاریخی آن درک و جایگاه آن را تعیین کند. فلسفه برای او «زمانه‌اش [است که] به اندیشه درآمده». اما تحلیل فلسفی مسائل عصر و زمانه، آن‌گونه که در سنت و تاریخ فلسفه شکل گرفت، به گذشته تعلق دارد و برای ما امروزیان تکرارناپذیر است. آن هم به دو علت:

علت یکم اینکه فیلسوفان گذشته موقف تاریخی خود را با اتکاء به طرحی جامع از تمامیت وجود می‌فهمیدند. این طرح جامع مقید به زمان نبود و از آن حیث که مبتنی بر متافیزیک بود اعتباری بی‌چون وچرا داشت.

علت دوم پیش فرضی است که کار فیلسوف بر آن مبتنی بود. و آن باور به توانایی فلسفه بیش از دیگر علوم در بنیان‌نهی صوری و محتوایی تمامی قلمرو روح است. دائرةالمعارف دانش‌های فلسفی هگل بر اساس چنین فکری طراحی شده است. اما امروزه، فلسفه در مقام متافیزیک دیگر آن اهمیت و نقشی را ندارد که در گذشته داشت. ازاین‌رو هرگونه کوشش در جهت طرح تفسیری جامع از زمانه و عالم، به‌عنوان نظامی فی‌نفسه معتبر، دیگر امکان‌پذیر نیست. با ازبین‌رفتن امکان درانداختن طرح‌های هستی‌شناختی و متافیزیکی از عالم، از فلسفه دیگر چه کاری ساخته است و از پرداختن به آن

انتظار دست یافتن به چه چیز را می‌توان داشت؟ «فلسفه»، این بار تحت عنوان "think tank" (مخزن فکر)، مُد روز شده است و خواهان زیادی دارد. مدیران اقتصادی و دولتمردان از کسانی که به فلسفه اشتغال دارند انتظار دارند که اندیشه‌های خود را در جهت بسط و توسعه و پیشرفت در اختیار آنها قرار دهند. سیاستمداران فلاسفه را فرامی‌خوانند تا به پرسش‌های خرد و کلان آنها در مورد آینده پاسخ دهند. از اخلاق‌پژوهان انتظار می‌رود تا به تبعات و آثار طب جدید بیندیشند که با تجهیزات و دستگاه‌های عظیم خود مدعی‌اند قادر به تعویق زمان وقوع مرگ انسان و دستکاری در دستگاه ژنتیکی اویند.

دلیل دیگری که باعث پیدایش علاقه به فلسفه شده است اوضاع بحرانی فعلی در جهان است. با توجه به رویدادهای سیاسی جهانی و مشکلات پیش‌آمده در محیط‌زیست و مسائل اقلیمی همراه با تبعات بسیار سنگین آن - از قبیل گرمایش زمین، سیل و طوفان - مسائل اجتماعی چون تنهایی روزافزون انسان‌ها، فقر و بیکاری، همه‌وهمه در انسان احساس نیاز به فلسفه را ایجاد کرده است. البته باید دقت کرد که منظور از فلسفه در اینجا چیست. به نظر می‌رسد آنچه امروز از مفهوم فلسفه خواسته می‌شود مفهومی عام است که با آنچه دکارت، هگل، کانت و یا هیدگر از آن مفهوم مراد می‌کردند، تفاوت داشته باشد. در تعبیری چون «فلسفه زندگی» و یا «فلسفه عشق» فلسفه به معنای عام آن گرفته شده است که با معنای خاص آن، یعنی متافیزیک که پرسش از وجود موجود است، تفاوت دارد. اگر هیدگر عنوان مقاله خود را «پایان فلسفه و وظیفه اندیشیدن» گذارده است، مقصود و منظور او از فلسفه متافیزیک است که به تمامیت وجود، یعنی عالم و انسان و خدا، می‌اندیشد. فلسفه به معنای عام آن جهان‌بینی است. ما می‌توانیم از میان جهان‌بینی‌ها یکی را از دیگری کامل‌تر بدانیم و آن را بر دیگری ترجیح دهیم؛ اما هیچ فلسفه‌ای را به معنای خاص آن نمی‌توان کامل‌تر از فلسفه دیگر دانست. هر موقفی از

فلسفه ضرورت خاص خود را دارد. در هر صورت آنچه مسلم است این است که در زمانه ما اتفاق نظر در اینکه فلسفه - خاصه فلسفه معاصر - چیست وجود ندارد و این پرسش همچنان بی پاسخ مانده است.

در این کتاب، همه جریان‌های فلسفی قرن بیستم عنوان نشده‌اند و در تألیف و تنظیم مطالب هم فقط به شرح احوال و آراء فیلسوفان بسنده و از آوردن مواضع مخالفان و منتقدان خودداری کرده‌ام؛ چرا که مقصود از تألیف آن، صرفاً ذکر جریان‌های اصلی فلسفه معاصر به صورتی مقدماتی و تمهیدی بوده است.

نکته آخر این که نوع گزارش‌های آمده در غالب کتاب‌های تاریخ فلسفه عموماً اجمال بعد از تفصیل است؛ به این معنا که اجمال مطالب مبتنی بر دانشی تفصیلی و پیشینی از اندیشه‌های فلسفی مورد نظر است. بنابراین، نباید توقع داشت که با صرف خواندن این گونه کتاب‌ها به ماهیت تفکر فلسفی به طور کل و به ماهیت اندیشه هر یک از فلاسفه به طور خاص پی برد. بدین منظور باید زحمت خواندن متون اصلی فلاسفه را بر دوش کشید.

در پایان، بر خود واجب می‌دانم از همه کسانی که مرا در تألیف این کتاب تشویق و یاری نمودند، تشکر کنم. نخست از دکتر شهرام پازوکی که پیشنهاد تألیف این کتاب از اوست. انتخاب نه فیلسوف آخر با مشورت دکتر شاپور اعتماد صورت گرفت. هم او و هم دکتر حسین شیخ‌رضایی و دکتر مالک حسینی بخش‌هایی از کتاب را خواندند و به نکاتی روشنگر اشاره کردند. همچنین تشکر ویژه از دکتر امیراحسان کرباسی زاده و آقای علیرضا شفاه دارم که به من به ترتیب در تألیف بخش همپل و فایرابند کمک زیادی کردند.